



جایگاه کتاب‌های کمک‌آموزشی در مدرسه و کتاب‌خانه‌های مدرسه‌ای

جمال‌الدین اکرمی

نخستین نشست دفتر انتشارات کمک‌آموزشی در زمینه‌ی بررسی جایگاه کتاب‌های کمک‌آموزشی، در دی‌ماه ۱۳۸۸ با حضور دکتر **علی رؤوف**، کارشناس آموزش و پرورش، و **فرحناز وکیلی**، مروج کتاب‌خوانی در مدارس برگزار شد. **محب‌اله همتی**، معاون برنامه‌ریزی امور کتاب دفتر انتشارات کمک‌آموزشی نیز نظرات خود را در این زمینه بیان کرد.

دکتر علی رؤوف در برخی از کتاب‌های خود، از جمله «یک میلیون» و «کتاب‌خانه‌ی ما»، درونمایه‌های اجتماعی و علمی را دست‌مایه‌ی داستان‌های خود برای نوجوانان قرار داده است. فرحناز وکیلی نیز سال‌هاست در زمینه‌ی ترویج کتاب‌خوانی در مدارس فعالیت می‌کند.

اکرمی: با عرض سلام و خوشامد به دوستان و مهمانان عزیز، کلید واژه‌های اصلی بحث امروز ما عبارت‌اند از: «کتاب‌های کمک‌آموزشی»، «کتاب‌خانه» و «مدرسه». خانم وکیلی، شما در زمینه‌ی کتاب و کتاب‌خوانی تاکنون چه فعالیت‌هایی انجام داده‌اید؟ وکیلی: تا به حال یکی دو کتاب برای بچه‌ها ترجمه کرده‌ام. هم‌چنین چند مقاله در زمینه‌ی

۲۸۹۱۹۲

پاییز ۱۳۸۸

۷۴



تاریخ ایران برای فرهنگ‌نامه‌ی کودکان و نوجوانان نوشته‌ام. در زمینه‌ی آشنایی بچه‌ها با ادبیات، و طبقه‌بندی کتاب‌ها، از جمله کتاب‌های مرجع، کتاب‌های علمی، و ادبیات هم تلاش‌هایی داشته‌ام. چگونگی پیدا کردن پاسخ از طریق کتاب‌های مرجع، کاری است که مدت‌ها با بچه‌ها دنبال کرده‌ام.

اکرمی: شما چه، آقای رؤوف؟

رؤوف: جدا از موضوع آموزش و پرورش نوین، چند کتاب داستانی برای نوجوانان نوشته‌ام که محور بیش‌تر آن‌ها کتاب و کتاب‌خوانی است.

اکرمی: نظر تان درباره‌ی جایگاه کتاب و کتاب‌خوانی در مدارس ما چیست؟

رؤوف: جایگاه کتاب در مدارس ما، بیش‌تر ترویج کتاب‌های درسی و کمک درسی و حفظ مطالب آن‌هاست. جای ترویج کتاب‌خوانی در مدرسه‌های ما و بین معلم‌های عزیز ما خالی هست. کم اتفاق می‌افتد که کسی مثل سرکار خانم و کیلی، وقتش را به صحبت در مورد کتاب با بچه‌ها اختصاص بدهد و آن‌ها را به سردوق و شوق بیاورد. یعنی عمرش را بگذارد روی تشویق بچه‌ها به خواندن کتاب و رفتن به دنبال کتاب‌های غیردرسی؛ کتاب‌هایی که می‌توانند مستقیماً به پرورش ذهنی و روحی، و خلاقیت دانش‌آموزان بینجامند و عشق به مطالعه را در آن‌ها برانگیزند. متأسفانه تصویری را که من و شما از کتاب‌های کمک آموزشی داریم، آموزشگاه‌ها ندارند. آن‌ها اصرار دارند مطالب کتاب درسی و کمک درسی را در مغز بچه‌ها بگنجانند. حتی دامنه‌اش کشیده می‌شود به شرکت در کنکور و تست‌های دانشگاهی که آسیب بزرگی است برای پرورش ذهن، تقویت خلاقیت، و بروز شخصیت‌های خلاق در بچه‌ها.

همتی: اگر کتاب‌هایی را که در کشور برای بچه‌ها منتشر می‌شوند، به دو دسته‌ی اصلی «ادبیات داستانی» و «ادبیات غیرداستانی» تقسیم‌بندی کنیم، شاید بشود گفت «کتاب‌های آموزشی» از یک نگاه، معادلی مناسب برای کتاب‌های ادبیات داستانی یا ادبیات مستند است. نمونه کتاب‌هایی که در این نشست به صورت نمایشگاهی کوچک از کتاب‌های آموزشی ارائه شده‌اند، نمونه‌ای روشن از این‌گونه کتاب‌های آموزشی هستند. وقتی می‌گوییم «کتاب آموزشی»،

منظور صرفاً کتاب‌های کمک آموزشی نیست. به چالش کشیدن این مفهوم خیلی مهم است. متأسفانه کارهایی که تاکنون در این حوزه انجام گرفته، از حیث نظری بسیار اندک و ناچیز است. در کتاب «از روزن چشم کودک»، اثر **دوناتور تون**، بخش کتاب‌های «ادبیات مستند» نسبت به آن‌چه که در حوزه ادبیات محض وجود دارد، اندک است.

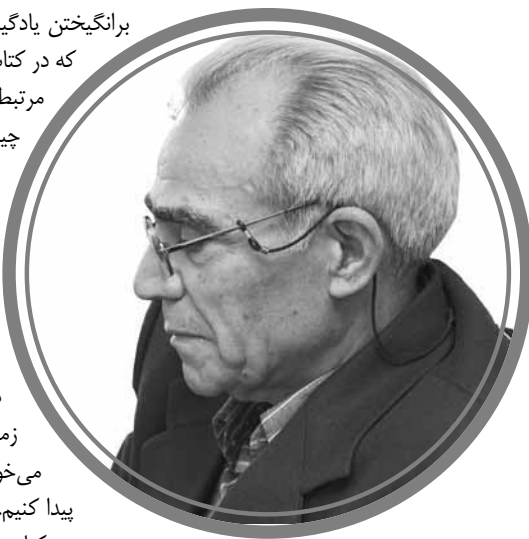
از طرف دیگر می‌توان کتاب‌های اطلاعاتی، کتاب‌های علمی، ادبیات مستند و زندگی‌نامه‌ها را به گونه‌ای «کتاب آموزشی» نامید؛ مثل همین کتاب‌هایی که الان روی میز قرار دارند و جزو کتاب‌های برگزیده جشنواره‌های رشد هستند. امروزه حتی در کشور ما، بخش عمده‌ی کتاب‌هایی که برای کودکان منتشر می‌شوند، کتاب‌های آموزشی هستند که نمونه‌ی روشن آن‌ها، کتاب‌های مرجع‌اند و از دید ما کتاب آموزشی محسوب می‌شوند؛ چون به بخشی از نیازهای یادگیری بچه‌ها پاسخ می‌دهند. اکنون سؤال این است که نقش کتاب‌های آموزشی کتاب‌خانه‌های مدارس در فرایند یاددهی چیست و با چه شیوه‌ها و ترفندهایی می‌توان نقش آن‌ها را تقویت کرد.

اکرمی: آقای رؤوف، سال‌ها پیش کتاب «یک میلیون» شما را خواندم که در قالب یک داستان برای نوجوانان نوشته شود. جایگاه این گونه کتاب‌ها کجاست؟

رؤوف: کتاب‌های آموزشی می‌توانند مکمل کتاب‌های درسی باشند و ارتباط مستقیمی با برانگیختن یادگیرندگان دارند. دانش‌آموزان، برای تقویت بیش از پیش آن‌چه که در کتاب‌های رسمی و درسی‌شان وجود دارد، می‌توانند به کتاب‌های مرتبط دیگر مراجعه کنند. کتاب‌های درسی، جز ابزاری بسیار ساده چیز دیگری نیستند.

جایگاه کتاب‌های داستانی و علمی، ایجاد اشتیاق درونی و حس آرزومندی در کودکان برای روی آوردن به موضوع‌هایی است که کتاب‌های درسی به صورت اجباری به آن‌ها پرداخته‌اند. وقتی من «کتاب‌خانه‌ی ما» را می‌نوشتم، دقیقاً همین هدف را داشتم. این کتاب برخاسته از حسی بود که من در کلاس سوم دبستان داشتم. این ذهنیت دوران کودکی سبب شد که من در ۶۰ سالگی این کتاب را بنویسم. در آن زمان، ما معلمی داشتیم که سرکلاس برایمان کتاب غیررسمی می‌خواند و بعد چند پرسش برای ما مطرح می‌کرد تا برایشان جواب پیدا کنیم. من از آن الهام گرفتم و خاطره‌ام را بازنگری کردم.

من در کتاب کتاب‌خانه‌ی ما، داستان بچه‌هایی را نوشتم که به کمک معلم در کلاس درس خود کتاب‌خانه‌ای درست می‌کنند. بعد هر سال که به کلاس‌های بالاتر می‌روند، کتاب‌های جدیدی براساس نیازهای تازه‌شان به آن اضافه می‌کنند. در آخرین بخش کتاب، مدیر مدرسه هم تحت تأثیر بچه‌ها قرار می‌گیرد و با آن‌ها همراه می‌شود. آن وقت‌ها، کتاب‌خانه‌های ما از چند تا آجر و چند تخته چوب درست می‌شد. به این ترتیب یک کتاب‌خانه‌ی سه طبقه‌ای درست می‌کردیم و بچه‌ها کتاب‌هایی را که از خانه می‌آوردند، روی طبقه‌ها قرار



می‌دادند. دانش‌آموزان بعد از خواندن هر کتاب، موضوع آن را در کلاس مطرح می‌کردند. این خاطره، انگیزه‌ی من برای نوشتن «کتابخانه‌ی ما» شد. در این کتاب نشان داده‌ام که چه طور تلاش بچه‌ها، به کتاب‌خوان شدن پدر و مادرها هم کشیده می‌شود.

در جشنی که در پایان کتاب مطرح کرده‌ام، شادی بچه‌ها را از کاری که کرده‌اند، نشان داده‌ام. وقتی من اصطلاح «ترویج کتاب‌خوانی» را می‌آورم، منظورم داشتن کتابخانه‌های بزرگ نیست.

روش استفاده از کتاب و ارتباط بچه‌ها با معلم‌ها و خانواده از طریق کتاب اهمیت دارد. در پایان کتاب هم نشان داده‌ام که پدر و مادرها چه قدر با خواندن کتاب عوض شده‌اند و روش‌های نوتری برای زندگی به دست آورده‌اند. کتاب‌های آموزشی اگر در این میدان حرکت کنند، به گونه‌ای که بتوانند کلمه‌ی «ترویج» را جا بیندازند، کار بزرگی انجام داده‌اند. عمده‌ترین عامل هم خود معلم‌ها هستند؛ معلم‌هایی مثل خانم وکیلی. اما خیلی از معلم‌ها هم هستند که نه تنها بچه‌ها را تشویق نمی‌کنند، بلکه ذهن آن‌ها را به جای مطالعه‌ی بیشتر، به خواندن کتاب‌های کمک‌درسی و حفظ کردن مطالب آن، هدایت می‌کنند.

اطلاعات
کتاب اطلاعاتی باید
صحت داشته باشد
گیرا باشد، ذهن خلاق بچه را
قلقلک بدهد و ایجاد
انگیزه کند

اگر می: خانم وکیلی، می‌خواهم به ما بگویید که واقعاً «کتاب آموزشی»

چیست؟ چه قدر آن می‌تواند ادبیاتی باشد و چه قدر آن غیرادبیاتی؟ آن بخشی که

ادبیات است، چه قدرش داستانی است و چه قدرش غیرداستانی؟

وکیلی: ما اصولاً کتاب‌های «کمک آموزشی» را «ادبیات» نمی‌دانیم؛ به خاطر این‌که کتاب‌های ادبی ذهن خلاق مخاطبش را پرورش می‌دهد. «کتاب‌های مستند» یا «کتاب‌های اطلاعاتی»، کتاب‌هایی هستند که اگر خلاقانه ارائه شوند، جذابیت و گیرایی خاصی خواهند داشت و بچه‌ها خیلی بهتر می‌توانند از آن‌ها استفاده کنند. اگر کتاب آموزشی صرفاً یک «کتاب کار» باشد، این کارکرد را از دست می‌دهد. اطلاعات، کتاب اطلاعاتی باید صحت داشته باشد، گیرا باشد، ذهن خلاق بچه را قلقلک بدهد و ایجاد انگیزه کند. ایجاد کنجکاوی، کارکرد دیگر این گونه کتاب‌هاست. ولی اگر کتاب کمک‌آموزشی صرفاً به کتاب‌های «حل‌المسائل» تبدیل شود، آن طور که تقریباً در نظام آموزشی ما جا افتاده است، این کارکرد عوض می‌شود. این جور کتاب‌ها را ما ادبیات نمی‌دانیم. این‌ها کتاب‌هایی هستند که یک بار مصرف هستند و تاریخ مصرف دارند. اگر کتاب‌های درسی عوض شوند، این کتاب‌ها هم خواه ناخواه کنار گذاشته می‌شوند.

ولی کتاب‌هایی مثل آن‌ها که در این‌جا به نمایش گذاشته شده‌اند یا کتاب‌های «مرجع»، کتاب‌هایی هستند که گرچه صرفاً اطلاعاتی‌اند، ولی جذابیت‌های خاصی دارند. ممکن است تصویرهای خوبی داشته باشند، از زبان و بیان خوبی برخوردار باشند. حتی ممکن است در چارچوب داستان به بچه‌ها اطلاعاتی بدهند. تا جایی که غیر از روش‌های مرسوم و خشک کتاب‌های درسی، به بچه‌ها اطلاعات بدهند، ما روش کار نویسنده را خلاق ارزیابی می‌کنیم و آن را «ادبیات» می‌دانیم.

هر چند یکی از منابع پراهمیتی که بچه‌ها می‌توانند اطلاعات درستی از آن بگیرند، کتاب درسی است، ولی بچه‌ها به هر حال کتاب درسی را می‌خوانند و حوصله ندارند در کنارش کتاب‌های

آموزشی مثل آن را هم بخوانند. می‌خواهند اطلاعاتشان را بیش‌تر کنند، ولی در کنارش سرگرم هم بشوند و از خواندن لذت ببرند. سال گذشته با کتابی از «انتشارات فاطمی» روبه‌رو شدم که می‌خواست باکتری‌ری را به بچه‌ها بشناساند. نویسنده اطلاعاتش را به شکل مصاحبه با پنی‌سیلین بیان می‌کرد. چنین کتابی، انگیزه‌ی بچه‌ها را به خواندن کتاب افزایش می‌دهد. چنین کتاب‌هایی اگر در قالب داستان شکل بگیرند، وارد حوزه‌ی ادبیات می‌شوند.

همتی: ما کتابی داریم به نام «دایناسورها». در این کتاب، در قالب داستان، بچه‌ای به گذشته

سفر می‌کند و در سفر خود، با دایناسورها آشنا می‌شود. من می‌گویم نویسنده‌ی

کتاب از روش خلاق‌ی برای بیان موضوع استفاده کرده، ولی هدف اصلی

او انتقال یک سلسله‌ی اطلاعات و داده‌های علمی به مخاطب بوده

است. من اساساً این کتاب را فاقد جذابیت علمی می‌دانم. می‌دانید

چرا؟ چون نویسنده در حوزه‌ی علوم تجربی باید کشف کردن

و تجربه کردن را به خواننده بیاموزد. به اعتقاد من، ایجاد

محیطی که بچه بتواند خودش کشف کند، خیلی لذت‌بخش

است؛ به همان اندازه که داستان می‌تواند لذت‌آفرین باشد.

چنین کتابی می‌تواند کتاب نامناسبی در حوزه‌ی علوم تجربی

باشد. نویسنده باید شرایطی فراهم کند که کودک خودش

تجربه به دست بیاورد. به نظر من قالب داستان برای انتقال

مفاهیم علمی در حوزه‌ی علوم تجربی قالب نامناسبی است،

چون بچه هر چند از داستان آن لذت می‌برد، ولی به اطلاعات

علمی‌اش نمی‌رسد.

بنابراین، بین انتخاب قالب مناسب و انتخاب محتوا، باید ارتباطی وجود

داشته باشند. شما به هیچ وجه نمی‌توانید مفاهیم ریاضی را در قالب شعر به بچه یاد

بدهید. این باور که شعر قالب خوبی است و بچه‌ها آهنگ و شعر را دوست دارند، یا مطلب علمی

در قالب داستان بیان کنیم، چون لذت‌بخش است، نه شیوه‌ی کاملی است و نه قالب مناسبی

برای انتقال مفاهیم علمی. کتاب‌های غیرداستانی به عنوان ادبیات، بخش مهمی از ادبیات کودک

را شامل می‌شوند و درست هم است. ولی دلیلی ندارد که اثر حتماً داستانی باشد تا در حوزه‌ی

ادبیات قرار بگیرد. به نظر من، این کتاب‌هایی که این‌جا می‌بینیم، در حوزه‌ی ادبیات غیرداستانی

هستند و بخش مهمی از مؤسسات انتشاراتی دنیا در این بخش فعال‌اند. اگر این کتاب‌های علمی

غیرداستانی، ادبیات نیستند، پس چه هستند؟

وکیلی: تفاوت داستان و غیرداستان این است که داستان فقط می‌خواهد بچه را سرگرم کند.

ما حتی کتاب‌های علمی - تخیلی را هم از کتاب‌های «غیرداستان» جدا می‌کنیم؛ مثل کتاب‌های

ژول ورن که به آینده می‌پردازند. این کتاب‌ها در زمان خودشان هم صرفاً تخیلی بودند. ولی

هدف نویسنده‌ی کتاب‌های اطلاعاتی، تخیل و داستان نیست، ولی در قالب داستان، هدفش

اطلاع‌رسانی به بچه‌هاست. سال گذشته، کتابی از «محراب قلم» به دستم رسید که گروه‌بندی و

دسته‌بندی اعداد را با به‌کارگیری تصویر و آشنا کردن بچه‌ها با زندگی کشف‌دوزک‌ها یاد می‌داد.



این کتاب، در عین حال که با زبان بسیار ساده به بچه‌های کلاس اول دسته‌بندی اعداد را یاد می‌دهد و گروه‌های ده‌تایی و بیست‌تایی را معرفی می‌کند، به آن‌ها می‌آموزد که کفشدوزک کجا می‌خوابد، کی بیدار می‌شود و فصل پرکاری‌اش چه زمانی است. یعنی هم زندگی کفشدوزک را یاد می‌دهد و هم ریاضی. کتاب دیگری داریم به نام «مردی که می‌شمرد». این کتاب در قالب چند معما به بچه‌ها ریاضی یاد می‌دهد و برای بچه‌ها بسیار شیرین است. به هر حال، کتاب اطلاعاتی صرف این که فقط به بچه اطلاعات می‌دهد، کتاب ادیبانی نیست.

همتی: این کتاب‌ها به نیازهای اجتماعی بچه‌ها پاسخ می‌دهند و برای همین است که منتشر می‌شوند. من با این تعریف شما موافق نیستم که کتاب غیرداستانی نمی‌تواند برای بچه‌ها لذت‌بخش باشد. من کتابی را سراغ دارم که در حال ترجمه است و هنوز چاپ نشده. وقتی آن را نگاه می‌کنید، حتی اگر منتشر را نخوانید، با تصویرهایی زنده از طبیعت اطرافمان روبه‌رو می‌شوید که با صفحه‌آرایی جذاب و عناصر بصری دلنشین همراه است. تصاویر این کتاب آن قدر بچه‌ها را غرق لذت می‌کند و بچه‌ها را چنان به دل طبیعت می‌برد که حد ندارد. به نظر شما این کتاب نمی‌تواند یک کتاب ادیبانی باشد؟ ما حتی کتاب‌هایی کاملاً تصویری داریم که ادیبانی هستند.

وکیلی: چرا که نه؟ کتاب اطلاعاتی می‌تواند جنبه‌ی خلاقانه داشته باشد. حتی، می‌تواند گزارش باشد؛ هرچند کتاب‌های گزارشی غالباً برای مخاطب خسته کننده‌اند. ما موضوع‌های متفاوتی را در این بررسی داریم. مثلاً تصاویر باید فراتر از متن باشند، با آزمایش و فعالیت‌های علمی همراه شوند و بچه‌ها را به مشاهده و مطالعه‌ی بیش‌تر تحریک کنند. همه‌ی این‌ها عناصری هستند که ما باید در نظر بگیریم تا بتوانیم یک کتاب را به عنوان کتاب ادیبانی مطرح کنیم.

همتی: واکاوی کتاب‌های آموزشی ما را به این‌جا می‌رساند که بچه‌ها به انواع کتاب‌هایی که در کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌شان، حتی کتاب‌خانه‌ی شخصی‌شان هست، نیاز دارند؛ چون تنوع نیازهای اطلاعاتی بچه‌ها گسترده است. بنابراین، ما به همان تنوع به همان گستردگی، به انواع کتاب‌ها در کتاب‌خانه‌ی مدرسه هم نیاز داریم. حالا سؤال این است که من معلم چه نقشی در این کار به عهده دارم؟

اگر می‌تصور من هم از کتاب‌های آموزشی، همین کتاب‌های غیرادیبانی بود، ولی وقتی کتاب‌خانه‌ی دفتر انتشارات کمک آموزشی را دیدم که حاوی کتاب‌های برگزیده‌ی جشنواره‌های رشد است و نمونه‌های داستانی را هم دربرمی‌گیرد و از کتاب هنر تا تاریخ و علم را شامل می‌شود، متوجه شدم مفهومی فراتر از کتاب‌های صرفاً آموزشی و کمک درسی را دربرمی‌گیرد. شاید اطلاق عنوان «کمک آموزشی» اشکال اصلی آن باشد. هنوز هم این سؤال برای من مطرح است که «ادبیات غیرداستانی» که حوزه‌ی علوم، هنر، تاریخ، جغرافیا، دانش اجتماعی و غیره را دربرمی‌گیرد، تحت چه شرایطی و چه



معیارهایی می‌تواند آموزشی صرف باشد و یا ادبیات تلقی شود؟ مرز جدایی این دوگونه کجاست؟ آیا خلاق بودن و برخورد خلاق کردن با موضوع کافی است تا اثر ادبیاتی بشود؟ آیا زبان در ادبیاتی شدن اثر نقش دارد؟

رؤوف: ما از بحث ترویج کتاب‌خوانی در مدرسه شروع کردیم و به تعریف «کتاب‌های آموزشی» رسیدیم. اصطلاح «آموزشی» هم متأسفانه در ذهن آدم خیلی پروبال باز می‌کند؛ مثل کلمه‌ی «آزادی». چه بدبختی‌هایی که با کلمه‌ی «آموزش» و اجازه‌ی آموزش دادن به سر بچه‌های ما، جوانان ما و حتی دانشگاہیان ما نمی‌آورند! بیاییم کمی مفهوم آن را باز کنیم. اگر به جنبه‌های علمی و کاربردی آموزش توجه کنیم، بیش‌تر نتیجه می‌گیریم. آقای همتی در صحبت‌هایشان گفتند: ما نمی‌توانیم درس ریاضی را در قالب شعر مطرح کنیم. این، یک تفکر کلاسیک است و برمی‌گردد به مسئله‌ی آموزش و توانمندی‌های آموزش. ما در همین کتاب‌های پیش‌دبستانی، ده‌ها مورد شعر پیدا می‌کنیم که مفاهیم ریاضی را آموزش می‌دهند. به این تصورات شخصی نمی‌توانیم چندان قاطعیت بدهیم. بیاییم موضوع را طوری مطرح کنیم که جنبه‌های علمی و کاربردی در نظر گرفته شوند. اصلاً چه سودی برای معلم دارد که بخواهد از راه شعر به کودک ریاضی یاد بدهد؟

خانم وکیلی درباره‌ی درستی اطلاعات در کتاب‌های درسی حرف زدند. اطلاعات کتاب‌های درسی، اطلاعات کهنه‌ای است برای کودکی اطلاعات کتاب درسی مال چند سال قبل است. کودک امروز می‌تواند اطلاعاتش را از طریق ماهواره و اینترنت پیدا کند. خیلی جلوتر از کتاب است. بنابراین خیلی هم نمی‌توانیم بر اصل «درستی مطلب» در کتاب‌های درسی تأکید کنیم. اما درباره‌ی «تخیل»، تخیل عنصر سازنده‌ی شخصیت‌ها و باورها، دانایی‌ها و کشفیاتی است که هر آدمی از کودکی با آن روبه‌رو می‌شود. معلمان ما چندان با این عنصر آشنا نیستند. نه تنها معلمان که حتی آموزش‌وپرورش ما. ولی واقعیت این است که ما در کودکان ما می‌بینیم بچه‌ها را دارند با فضاشناسی آشنا می‌کنند و بازی‌های بچه‌ها رایانه‌ای است.

ما کتاب و اطلاعات به اندازه‌ی کافی داریم، اما این اطلاعات زندانی است. اطلاعات آن جایی وارد می‌شود که ما بتوانیم ذهن آدم‌ها را، از آن سوی توان‌هایی که در درونشان نهفته است، گسترش دهیم. ادبیات یکی از آن بخش‌هاست. این مهم نیست که معلم چه قدر از این‌ها اطلاع داشته باشد، مهم این است که چه قدر خودش ذوق داشته باشد و چه قدر یاد گرفته باشد که با بچه‌ها کار کند تا تخیل آن‌ها برانگیخته شود و بچه‌ها براساس تخیلشان بروند دنبال اطلاعات بیش‌تر. اطلاعات را هم در مسیرشان قرار دهد و حداقل اش این باشد که: «تو برو این کتاب را بخوان!».

کتاب‌خوانی در متن و بطن ساعت درسی مطرح می‌شود و شکل می‌گیرد. معلم خلاق کسی است که وقتی در کلاس درس با موضوع «هواشناسی» روبه‌رو می‌شود، کتاب‌ها و منابعی را که اطلاعات دانش‌آموز را کامل و به‌روز می‌کند، به او معرفی کند و ذوق بچه‌ها را برانگیزد. حالا از ۲۰ بچه‌ای که توی کلاس هست، ده نفر ممکن است به این موضوع علاقه پیدا کنند و دو سه نفر ممکن است از نظر ذاتی به موضوع علاقه‌مند بشوند و پدر و مادرشان را وادارند که این کتاب‌ها را برایشان بخرند.

بنابراین در رابطه با مدرسه و کتاب‌خوانی، این روش کار معلم است که موضوع را جذاب می‌کند نه کتاب درسی.

اکرمی: خانم وکیلی، در مدارس ما ممکن است معلم‌ها کم و بیش به خواندن کتاب شعر یا قصه برای بچه‌ها علاقه نشان بدهند، ولی در مورد کتاب‌های علمی و اطلاعاتی چه؟ چه قدر معلم‌ها این گونه کتاب‌ها را سر کلاس می‌خوانند و چه قدر معرفی این کتاب‌ها با موضوع درس هماهنگ است؟

وکیلی: متأسفانه، همان‌طور که آقای رؤوف گفتند، معلم‌های ما خودشان چندان اهل مطالعه نیستند. من همیشه به بچه‌ها می‌گویم اگر قرار است جواب سؤالی را پیدا کنید، ابتدا فکر کنید و جواب را حدس بزنید. یعنی روش «فرضیه‌سازی» را به بچه‌ها توصیه می‌کنم. بعد آن‌ها را تشویق می‌کنم در منابع متفاوت به دنبال پاسخ بگردند. تازه، پاسخ‌ها هم گاه فرق می‌کنند و کافی نیست بچه‌ها به خودشان بگویند: جواب‌های من در اینترنت یا در فلان کتاب مرجع است. تازه پس از مراجعه به این منابع، باید جواب‌ها را با هم مقایسه کنند و در مورد آن‌ها بحث کنند تا کار به نتیجه برسد.

در کلاس، من اهمیت نمی‌دهم که دانش‌آموز داستان و غیرداستان را بشناسد یا کتاب «آموزشی» و کتاب «مرجع» را از هم جدا کند. اول از همه به این اهمیت می‌دهم که برای پیدا کردن جواب سؤالش به این منابع مراجعه کند. در کارهای پژوهشی هم روش درست همین است. من در گفت‌وگو با بچه‌ها مثلاً نمی‌پرسم: هوا چیست؟ چون تعریف درست هوا را ما در کتاب‌های متفاوت می‌توانیم پیدا کنیم. از آن‌ها می‌پرسم: «به نظر شما چه کار می‌توانیم بکنیم تا هوا پاک شود؟» این یک روش پژوهشی است و اگر معلم بتواند بچه‌ها را از طریق پژوهش و ایجاد سؤال به تلاش و تکاپو وادارد، کار مهمی انجام داده است.

وقتی معلم می‌خواهد معنی واژه‌ای را به بچه‌ها بگوید، اول خودش باید «فرهنگ لغت» و «واژه‌نامه»‌هایی را بشناسد و آن‌ها را به بچه‌ها بشناساند. متأسفانه بچه‌های ما «دایرةالمعارف» یا «فرهنگ‌نامه» را با «فرهنگ لغت» یا «واژه‌نامه» یکی می‌دانند. من اعتقاد دارم هر نوع کتاب مناسبی باید در کتاب‌خانه وجود داشته باشد؛ چه داستان، چه غیرداستان. اگر بچه‌ها به مطالعه‌ی کتاب عادت کنند، خودشان بعدها می‌توانند کتاب خوب و بد را از هم جدا کنند. مهم این است کودک کتاب‌خوان شود و بعدها خودش به جایگاه ادبیات پی ببرد.

اکرمی: در این بین، ارتباط میان «مروج کتاب‌خوانی» یا «کتاب‌دار» با معلم چه‌طور معنا می‌شود؟

وکیلی: مروج کتاب‌خوانی کارش ترویج کتاب خواندن با روش‌های گوناگون است. البته خود معلم هم باید در این بین خلاقیت داشته باشد. یعنی هر روز فکر کند که با توجه به توانایی‌های ذهنی بچه‌ها، چه باید کرد. چه طور ایجاد انگیزه کند و چگونه بچه‌ها جواب پرسش‌ها را پیدا کنند؟

برای ترویج مطالعه، در برنامه‌ی هفتگی کلاس درس باید ساعتی را به عنوان «زنگ کتاب و



مفهومی

داریم به نام

«کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ای»

یا «کتاب‌خانه‌ی کلاسی»

که گاه به عنوان یک مرکز

یادگیری در حوزه‌ی

علوم تربیتی از آن

یاد می‌شود



کتابخوانی» در نظر گرفت. این زنگ اصلاً جدا از کتاب درسی است. در این برنامه، بچه‌ها یاد می‌گیرند چگونه و در چه ساعتی مطالعه کنند؟

اکرمی: آقای رؤوف، نظر شما در این مورد چیست؟

رؤوف: من می‌خواهم موضوع را از زاویه‌ای دیگر مطرح کنم. می‌خواهم کتاب «امیل» ژان ژاک روسو و پیام‌های آن را مثال بزنم. این کتاب در سال‌های نزدیک به انقلاب کبیر فرانسه نوشته شده است. سرتاسر کتاب را که بخوانید، یک پیام بزرگ در آن پیوسته تکرار شده است؛ این پیام که پرورش شخصیت انسان‌ها، بزرگ شدن انسان، شکل گرفتن تفکرات و توجهات انسان‌ها به زندگی، و پیدا شدن علاقه‌مندی‌ها و استعدادها، همگی در دوران کودکی اتفاق می‌افتند. الان روان‌شناسان بر این باورند که شخصیت آدمی تا سنین ۶-۷ سالگی شکل می‌گیرد و آنچه بعدها به وجود می‌آید، آرایش‌ها و پیرایش‌های جانبی است؛ مثل یک اسکلت، ساختمانی که ساخته می‌شود و پابرجا می‌ماند ولی در درون آن آرایش‌ها و پیرایش‌ها به صورت‌های متفاوت اتفاق می‌افتند. چند سال پیش این تحقیق با روش جالب‌تر و پیشرفته‌تری انجام شد و شکل‌گیری شخصیتی انسان را از ۶-۷ سالگی به ۵-۶ سالگی آورد. دلیل آن هم وضعیت اطلاعاتی نوین جهانی است که به صورت فراوان در اختیار همه هست و اطلاع‌رسانی وسیعی است که از طریق فناوری‌های گوناگون، به خصوص از طریق فناوری آموزشی انجام می‌شود. در اطراف خودمان هم با بچه‌های ۳-۴ ساله‌ای روبه‌رو می‌شویم که سرگرمی‌شان رایانه است و به دنبال چیزهایی می‌روند که خود پدر و مادر از آن‌ها اطلاع درستی ندارند. چه قدر تصور این وضعیت برای معلم سخت است که شاگردانش از خودش پیشرفته‌تر باشند.

در سال‌های ۵۶-۱۳۵۵، از کلاس‌های کودکان در شوروی دیداری داشتم. مربیان کودکان‌ها دانش‌نامه‌ی دکترا داشتند، در حالی که معلم‌های دبیرستانی در این حد از تحصیلات نبودند. بیش‌ترین آن‌ها هم زن بودند. شما در هیچ کودکان و مدرسه‌ی ابتدایی آن‌جا نمی‌توانستید بدون مدرک دکترا تدریس کنید. اهمیت دادن به دوران کودکی، آن‌طور که ژان ژاک روسو به آن اعتقاد داشت، این طور نمود پیدا می‌کند. معلم‌های ما باید بیش از آنچه شایسته‌شان هست، آموزش ببینند. ما باید به این باور برسیم که شخصیت انسان در کودکی شکل



می‌گیرد. در بزرگ‌سالی شخصیت شکل گرفته است و دیگر کار چندانی از ما بر نمی‌آید. اگر می: اگر بخواهیم ضرورت وجود «مروج کتاب‌خوانی» در مدارس را در روند شکل‌گیری ذهن بچه‌ها در دوران کودکی دنبال کنیم، به نظر شما هم کناری یک مروج کتاب‌خوانی با معلم در مدرسه، چه قدر ضرورت دارد و اصلاً شکل‌گیری این روند در نظام آموزشی ما چه قدر مورد توجه قرار گرفته است؟

وکیلی: من کاملاً با حرف‌های آقای رؤوف موافقم. معلم‌ها باید آموزش ببینند. نباید وقت معلم صرفاً صرف کتاب درسی شود. اگر قرار است مبحثی را مثلاً مربوط به «درختان» دنبال کند، چرا این کار را خارج از کلاس انجام ندهد تا توجه کودک را به محیط اطرافش جلب کند؟ در بحث مهارت‌های زندگی، همی فراگیری‌ها از یک نوع نیستند.

اغلب خانواده‌های ایرانی، نه بضاعتش را دارند نه وقتش را که بچه را به مطالعه تشویق کنند یا برایش کتاب بخوانند. پس کجا این امکان برای کودکان ما فراهم می‌شود؟ مدرسه! در مدرسه باید این آموزش داده شود. چه کسی می‌تواند این کار را دنبال کند؟ معلم! من اگر ترویج کتاب‌خوانی را با بچه‌ها دنبال می‌کنم، اول از همه به آن‌ها یادآوری می‌کنم که کتاب خوب چه امتیازی باید داشته باشد. بچه یاد می‌گیرد به نام نویسنده و تصویرگر توجه کند و مطالب کتاب را مورد نقد قرار دهد. گاهی وقت‌ها فکر می‌کنم چرا مثلاً قصه‌ی «سیندرلا» به صورت نمایش در کلاس نیاید؟ به قول خانم **توران میرهادی**، برای بازگویی قصه‌ی «جوجه اردک زشت» در مدارس دنیا، حتی از بالماسکه هم در جلب توجه بچه‌ها استفاده می‌شود، چه برسد به نمایش و قصه‌خوانی. برای این که کودک آن قدر با کتاب آمیخته می‌شود که خودش می‌خواهد نمایش خلاق آن را انجام دهد.

چرا فقط کتاب باید خلاقیت نشان بدهد و من که دارم آموزش می‌دهم، این خلاقیت را به بچه‌ها منتقل نکنم؟ همی این‌ها به خلاقیت معلم مربوط می‌شوند. هدف همی ما پرورش خلاقیت بچه‌هاست، نه محدود کردن ذهن آن‌ها. به نظر من، مطالب کتاب‌های درسی ماده‌های خام اولیه و پایه‌ی آموزش هستند. بچه‌ها اطلاعات جدید و فراگیر را باید از طریق کارهای پژوهشی دنبال کنند. کتاب‌خانه‌ای که کتاب‌خوان نداشته باشد، کتاب‌خانه نیست. این معلم است که با روش خلاق خودش می‌تواند به کتاب‌خانه مفهوم بدهد.

اگر می: من هم با آقای رؤوف موافقم. ما به این نتیجه رسیدیم که این یک ضرورت

است که کتاب آموزشی، به خصوص آن نمونه‌اش که شکل ادبیاتی دارد و به قول شما خلاقانه است و با زبان ادبیات ارائه شده است، در کتابخانه و در کنار کتاب‌های درسی باشد و معلم به موقع برای تکمیل متن کتاب درسی، همراه بچه‌ها به آن مراجعه کند و گذشته از ادبیات داستانی، در حوزه‌ی کتاب‌های علمی و غیرداستانی، کتاب‌هایی را در کنار موضوع‌های درسی به بچه‌ها معرفی کند. پرسش من از آقای همتی این است. همراهی این کتاب‌ها در کنار کتاب‌های درسی چه قدر از طریق نظام وزارت‌خانه‌ای تعریف شده و به یک ضرورت تبدیل شده است؟

همتی: ما مفهومی داریم به نام «کتابخانه‌ی مدرسه‌ای» یا «کتابخانه‌ی کلاسی» که گاه به عنوان یک مرکز یادگیری در حوزه‌ی علوم تربیتی از آن یاد می‌شود. باید بگویم که آموزش و پرورش در این مورد برنامه‌ی منسجمی ندارد. در مجموع، کتابخانه و ضرورت وجود آن در مدارس، در حوزه‌ی آموزش و پرورش چندان تعریف نشده و مجموعه‌ی سیاست‌هایی که در حوزه‌ی کتاب و کتابخوانی و ترویج آن تدوین شده، همگون نبوده است. من این وضعیت را وضعیت مناسبی نمی‌بینم.

این یک وجه قضیه است. وجه دیگر آن است که در سال‌های اخیر، به خصوص از زمانی که «دوران کودکی» به رسمیت شناخته شده، و به تبع حرکتی که در دنیا در پی این مفهوم دنبال شده است، کسانی پیدا شدند تحت عنوان «ناشران کودک و نوجوان» - به خصوص در بخش خصوصی - که به عنوان یک ضرورت، به چاپ کتاب در این زمینه دست زدند. در حال حاضر کسانی که کتاب کودک تولید می‌کنند، افرادی هستند که تخصص آن‌ها فقط تولید «کتاب کودک» است. گرچه به اعتقاد من، مجموع شمارگانی که در شناس‌نامه‌ی کتاب‌ها درج می‌شود، با واقعیت جامعه‌ی ما و طیف گروه سنی مخاطب تناسب ندارد و وضعیت تأسفباری دارد. میانگین شمارگان کتاب کودک در ایران دو تا سه هزار نسخه است و این خیلی شایسته نیست. نشان می‌دهد که ما از نظر ترویج کتاب و کتابخوانی از وضعیت چندان مناسبی برخوردار نیستیم.

گاهی در مدارس، به‌طور استثنایی شاهد تلاش‌های خلاقانه‌ای هستیم که برگرفته از نگاه مدیر مدرسه و احتمالاً معلم‌هایی است که به حوزه‌ی کتاب و کتابخوانی علاقه نشان می‌دهند. برای مثال، در هفته‌ی گذشته در مدرسه‌ای به نام «شهید غفاری»، شاهد یکی از این نمونه‌ها بودم. این مدرسه‌ی دولتی، در هر دو نوبت صبح و بعدازظهر، کتابخوانی را به عنوان فرایندی جدی برنامه‌ریزی کرده‌اند. در آن‌جا قفسه‌ی کتابخانه‌ای را دیدم که متحرک بود. در طول نصفه روزی که در آن مدرسه بودم، ساعتی آن را در ضلع شمالی دیدم و ساعت‌های بعد در ضلع جنوبی و مدتی هم وسط حیاط.

این کتابخانه‌ی سیار که ۵-۶ قفسه هم بیش‌تر نداشت پر از مجلات و کتاب‌های کودکان بود؛ کتاب‌هایی که از بس خوانده شده، کهنه و ورق‌ورق شده بودند. مجله‌های شماره‌های قبل «سروش» و «رشد» هم در آن دیده می‌شد. بچه‌های علاقه‌مند می‌آمدند، کتابی را برمی‌داشتند و می‌رفتند گوشه‌ای می‌نشستند و آن را می‌خواندند. در کلاس‌های درس هم معلم‌ها با کمک بچه‌ها «کتابخانه‌های کلاسی» درست کرده بودند؛ با کم‌ترین امکانات. حتی با آویزان کردن یک طناب از سقف کلاس و آویز کردن کتاب‌ها از آن.

سال پیش با خبر شدیم که در مدارس عشایری کرمان، کتاب و کتابخوانی خیلی جدی گرفته می‌شود. آدم علاقه‌مندی آن‌جا هست به نام آقای تاج‌الدینی که مسئول کتاب و کتابخوانی است. هر هفته به طور منظم، کتاب‌های گوناگون و مجلات رشد به چادرهای مدارس عشایری فرستاده می‌شوند. کتاب‌خانه‌های سیار کانون پرورش هم در آن‌جا از تلاش خوبی برخوردار بودند. با وجود چنین آدم‌هایی، می‌توان به آینده‌ی کتابخوانی امیدوار بود. این معلم‌ها و مدیران مدارس هستند که می‌توانند به این موضوع پروبال بدهند.

در برنامه‌های رسمی دولتی، حرکتی جدی به عنوان کتاب و کتابخوانی دیده نمی‌شود و بسیار کم‌رنگ است. در حالی که ضرورت دارد، در برنامه‌های رسمی آموزشی، بچه‌ها هر هفته کتاب بخوانند و ارتباط خود را با کتاب غیردرسی حفظ کنند. در انتهای کتاب‌های درسی بچه‌ها نیز، فهرست کتاب‌هایی درج شده است که به عنوان منابع کتابخوانی به دانش‌آموزان و معلمان معرفی شده‌اند. خود من در کار آموزش، از قصه‌خوانی به عنوان اهرم تشویقی در کلاس درس استفاده می‌کردم. آموزش و پرورش باید به این سمت حرکت کند که در طراحی کلاس‌های مدرسه، یک کتاب‌خانه هم ضرورتاً وجود داشته باشد. وجود کتاب و کتاب‌خانه در جای جای مدرسه، برای ترویج کتاب و کتاب‌خانه ضرورت دارد.

ولی واقعیت این است که ما یک عنوان مشخص به عنوان «کتاب‌دار» برای کتاب‌خانه‌ی مدارس نداریم، شاید هم لزومی ندارد که داشته باشیم. این وظیفه را خود معلم باید انجام دهد. وقتی شما کتاب‌دار دارید، معلم می‌گوید به من ربطی ندارد و وظیفه‌ی انجام امور کتاب‌خانه به کتاب‌دار برمی‌گردد. عدم حضور کتاب‌دار به نظر من فرصتی است که معلم از این وظیفه شانه خالی نکند. بحث کتاب و کتابخوانی باید از دل کتاب‌های درسی و برنامه‌های درسی بیرون بیاید و جدی تلقی شود. خانواده هم جای خودش را دارد و طبیعتاً نقش آن بسیار برجسته است.

ما در کشورمان، در دو مقطع زمانی شاهد هجوم مخاطب به طرف کتاب هستیم: یکی ابتدای سال تحصیلی است که عمده‌تاً کتاب‌های کمک درسی، آن هم بیش‌تر از جنس نامرغوب، در بازار کتاب خرید و فروش می‌شود، چون معلم‌ها توصیه می‌کنند. این وضعیت از شهریور تا پایان مهر ماه در اوج خودش قرار دارد. این هجوم نشان می‌دهد که توصیه‌ی معلم‌ها بسیار مؤثر است. زمان دیگر هم روزهای برگزاری نمایشگاه سالانه‌ی کتاب در اردیبهشت ماه است. با این تفاوت که نوع کتاب‌هایی که در این دو مقطع مورد توجه قرار می‌گیرند، تا اندازه‌ی زیادی با هم متفاوت‌اند. در نمایشگاه کتاب، کتاب‌های کمک درسی عرضه نمی‌شوند یا کم‌تر فروش می‌روند و عمده‌تاً خانواده‌ها به نمایشگاه می‌آیند. در این حرکت فرهنگی، خانواده‌ها برای کتاب و کتابخوانی بودجه‌ای را کنار می‌گذارند تا برای بچه‌هایشان کتاب بخرند. کتاب‌هایی هم که در این نمایشگاه خریداری می‌شوند، کتاب‌های داستانی، علمی و کتاب‌های مرجع هستند. حتی در نمایشگاهی که با عنوان «یاد یار مهربان» برگزار می‌شود، آمار کتاب‌های غیرکمک درسی، به مراتب بیش‌تر است. از این حرف‌ها می‌خواهم نتیجه بگیرم که تأثیر خانواده‌ها در امر کتاب و کتابخوانی را

در
برنامه‌های رسمی
دولتی، حرکتی جدی به
عنوان کتاب و کتابخوانی دیده
نمی‌شود و بسیار کم‌رنگ است. در
حالی که ضرورت دارد، در برنامه‌های
رسمی آموزشی، بچه‌ها هر هفته
کتاب بخوانند و ارتباط خود را
با کتاب غیردرسی حفظ
کنند

نباید دست کم بگیریم.

وکیلی: آقای همتی هم می‌گویند «کتاب کمک درسی»؛ یعنی کتابی که بتواند اطلاعاتی در کنار کتاب درسی به بچه‌ها بدهد. این کتاب امکان دارد کمک آموزشی باشد، یعنی بچه‌ها می‌خواهند مثلاً درباره‌ی «بی‌مهرگان» در آن اطلاعاتی کسب کنند؛ جدا از کتاب‌های درسی. آن‌ها می‌خواهند درباره‌ی «دایناسورها» و «جانوران پیش از تاریخ» بدانند. این کتاب‌ها، کتاب‌های غیرداستانی - غیرتخیلی هستند؛ کتاب‌هایی که اطلاعات عملی‌شان باید درست و مستند باشد. می‌بینیم در کنار این کتاب‌ها، کتاب‌های «کار» هم وجود دارند؛ کتاب‌هایی که عمدتاً متکی به کتاب‌های درسی هستند و کاربردی و یک بار مصرف‌اند. یعنی وقتی بچه‌ها تست‌هایش را جواب دادند و تمرین‌هایش را مرور کردند، آن را دور می‌اندازند. تکلیف این کتاب‌ها، از کتاب‌های کمک آموزشی جداست. بنابراین این‌گونه کتاب‌ها نباید در کتاب‌خانه جایی داشته باشند. من چنین کتاب‌هایی را در کتاب‌خانه‌ی مدرسه نمی‌گذارم.

من در کلاس درس، درباره‌ی زندگی‌نامه‌ای که می‌خواهم آموزش بدهم، «صندلی داغ» می‌گذارم. صندلی داغ یعنی این که بچه‌ها مجبور نیستند، کتاب درسی را بخوانند و آن را از حفظ کنند. بچه‌ها در این برنامه به صورت «کتاب باز» کتاب را مرور می‌کنند. اصلاً هم لازم نیست دانش‌آموز حتماً مطالب کتاب را از حفظ کند و در مقابل مطالبی که یاد گرفته است، پاسخ‌گو باشد. می‌آید روی صندلی خودش و با خودش طرف است. او می‌خواهد در کنار اطلاعات کتاب درسی، درباره‌ی **ابوعلی سینا** اطلاعاتی را هم خودش از کتاب‌های دیگر کسب کند. در این صورت، اگر کسی از او سؤالی درباره‌ی «ابوعلی سینا» بپرسد، جواب می‌دهد و اگر نتوانست، کتاب را باز می‌کند و مطلب مربوط به آن را پیدا می‌کند و به جواب می‌رسد. در این برنامه، کودک مجبور نیست همه‌ی اطلاعات را توی ذهنش نگه دارد.

موضوع دیگر «درک مطلب» است. تمرین درک مطلب از طریق کتاب‌خوانی در مدرسه اهمیت زیادی دارد. یکی از راه‌های تمرین آن، «درست‌خوانی» و «روان‌خوانی» است. خیلی از بچه‌های دبیرستانی، به خاطر پشت سرنگذاشتن این تمرین‌ها، در سال‌های آخر تحصیلات خودشان نمی‌توانند مطالب کتاب‌ها و مجلات دیگر را به راحتی بخوانند و واژه‌ها را درست ادا کنند. در حالی که در یک کلاس دبستانی، بچه‌ها به خاطر طی کردن این مراحل، به راحتی از پس این کار بر می‌آیند و مطلب را به خوبی درک می‌کنند. خیلی از دانش‌آموزان، صرفاً به خاطر آن که امتحان دارند، سطرهای کتاب درسی را نگاه می‌کنند، آن را ضبط می‌کنند و به نوعی در ذهن‌شان، از صفحات کتاب فیلم‌برداری می‌کنند تا بتوانند در امتحان جواب‌گوی پرسش‌ها باشند. ولی در واقع چیز زیادی درک نمی‌کنند، چون با هدف جواب دادن به تست‌ها آن را خوانده‌اند،



نه به خاطر آن که به آن علاقه داشته‌اند و انگیزه‌ی اصلی‌شان، عشق به یادگیری نبوده است. بنابراین، در گام‌های اول، باید «درست خوانی» را به بچه‌ها آموزش بدهیم. در ادامه، باید بدانیم که چگونه در کنار کتاب‌های درسی، کتاب‌هایی بخوانیم که به بچه‌ها لذت بدهد. یکی از راه‌های این است که مثلاً برای تقویت مهارت خواندن، کتابی را می‌گذارم جلوی دانش‌آموز و خودم پشت سرش قرار می‌گیرم. من متن را می‌خوانم و او واژه‌ها را با انگشتش دنبال می‌کند. با این روش، بچه واژه‌ها را کاملاً می‌بیند و کاملاً می‌شنود. با این روش، کودک دبستانی حتی می‌تواند مطالب دوره‌ی دبیرستان را هم تقریباً به راحتی بخواند و از آن سردرביاورد. تمرین «درست‌خوانی»، «روان‌خوانی» و «درک مطلب» از مواردی است که در کار ترویج کتاب و کتاب‌خوانی دنبال می‌شود و نتایج خوبی به بار می‌آورد، تا جایی که درک مطالب درسی را برای کودک آسان و امکان‌پذیر می‌کند.

اکرمی: خانم و کیلی، ما بارها در نشست‌هایمان معلم و مربی، نویسنده و مدیر داشته‌ایم، ولی این اصطلاح مروج کتاب‌خوانی، با وظایفی که برایش تعریف کردید، برای من هم تاگی دارد. خوش‌حالم که شما به عنوان مروج کتاب‌خوانی به این نشست آمدید. پرسشی دارم از آقای رؤوف. شما اشاره کردید که در تکمیل فعالیت‌های آموزشی‌تان سفرهای پژوهشی داشته‌اید. آیا در این سفرها، دوره‌ها و کارگاه‌هایتان، هیچ‌وقت با پدیده‌ای به نام مروج کتاب‌خوانی روبه‌رو شده‌اید؟ به عنوان شخصیتی مستقل از معلم. مثلاً به این عنوان که مروج کتاب‌خوانی، جدا از فعالیت‌هایی مثل شعرخوانی و قصه‌خوانی در کلاس درس، که معلم هم مستقلاً می‌تواند آن را دنبال کند، بیاید کتاب‌هایی را در کنار درسی مثل «جانوران پیش از تاریخ» به معلم و بچه‌ها معرفی کند که به عنوان مکمل کتاب درسی قلمداد شود؟

رؤوف: سؤال خیلی خوبی است، برای این که ما داریم کتاب‌خوانی را با تعریف تازه‌ای مطرح می‌کنیم. ولی چیزی به عنوان مروج کتاب‌خوانی به‌طور رسمی وجود ندارد و نباید هم وجود داشته باشد. مشکل عمده معلم است. یک درس مشخص با عنوان ترویج کتاب‌خوانی در دانشکده‌های تربیت معلم ما هست که خود معلم آن را فرامی‌گیرد. او در کنار «روش تدریس»، با «روش کتاب‌خوانی» هم آشنا می‌شود. ما در ادبیات به طور کلی یک واحد درسی داریم با عنوان: «چگونه کتاب بخوانیم؟» درست است که این عنوان ویژگی‌های خودش را دارد، ولی در واقع با موضوع «آموزش» ارتباط مستقیم دارد؛ از ریاضی گرفته تا ادبیات، چه شعر باشد، چه داستان. این جزو مهارت‌های معلم است. معلم‌ها در مراکز تربیت معلم این نوع مهارت‌ها را می‌آموزند و در کارورزی‌هایشان تمرین می‌کنند.

۲۸۹۱۲

پاییز ۱۳۸۸

۸۷



در مدارس کشورهایی که صحبتشان را کردم، مسائل مربوط به آموزش و مهارت‌های جنبی آن، در مهارت‌های شغلی معلم تعریف می‌شود. در کشور ما، معلم‌ها از «بازار آزاد» فراهم می‌شوند. یعنی نظام آموزشی ما ضرورتی نمی‌بیند که معلم حتماً دوره‌ی تربیت معلم را گذرانده باشد و از هر جایی می‌تواند بیاید. روش آموزش ما در دانشکده‌های تعلیم و تربیت هم خودش با برنامه‌ریزی‌های ضد و نقیضی روبه‌روست. دانشکده‌های تربیت معلم ما آن قدر آمادگی ندارند که بگوییم معلم حتماً باید یاد بگیرد که چه‌طور به بچه‌ها کتاب‌خوانی یاد بدهد یا کتاب‌خوانی را به آموزش‌های خودش اضافه کند. بنابراین، اگر بگوییم مروج کتاب‌خوانی هم در آن‌جا دارد، نه. چنین چیزی وجود ندارد و نباید هم داشته باشد. پدر و مادرها بهتر است بچه‌هایشان را به کتاب‌خوانی وادار کنند. در واقع، آن‌ها را تحریک و تشویق کنند، آماده‌شان کنند، تلنگر بزنند به ذوقشان و ذوقشان را قفلک بدهند.

یکی دیگر از شخصیت‌هایی که زیاد روی آن صحبت شد، «کتاب‌دار» و «وظایف کتاب‌دار» است. وظیفه‌ی کتاب‌دار حفظ کتاب‌هاست. کتاب می‌دهد و کتاب می‌گیرد. البته در کشورهای پیشرفته‌تر، برای این‌که بچه‌ها به کتاب‌خانه بیایند. کتاب‌دار برنامه‌های تفریحی و شوق‌انگیز تدارک می‌بیند. معلم‌هایی که هنوز این وظیفه را در حرفه‌شان نگنجانده‌اند، دست به دامن کتاب‌دار می‌شوند و می‌گویند: «درس امروز من کتاب و کتاب‌خانه است. چه کتابی برای بچه‌ها خوب است؟» کتاب‌دار هم کمکش می‌کند که چه کتابی را به کلاس ببرد. یا بچه‌ها را به کتاب‌خانه می‌برد. برنامه‌ی کتاب‌خانه‌ی بچه‌ها شگفت‌انگیز است. کتاب‌دار کتاب معرفی می‌کند و معلم هم با آموزش‌هایی که دیده است و عشق و علاقه‌ای هم که خودش دارد، کار را دنبال می‌کند. آن وقت ببینید بچه‌ها چگونه در این کتاب‌خانه شروع می‌کنند به انتخاب کتاب؛ با آزادی تمام، نه با تحمیل من معلم. دنیای کتاب و کتاب‌خانه و کتاب‌داری واقعاً دنیای شگفت‌انگیزی است.

وکیلی: من هم نظرم همین است. شما می‌گویید کتاب‌خانه اگر کتاب‌دار هم نیاز نداشته باشد، معلم باید کار کتاب‌داری را انجام بدهد. من دیده‌ام در مدرسه‌ای که کتاب‌خانه‌ی خیلی خوبی هم دارد و پدر و مادرها هم در فراهم کردن آن هم‌یاری کرده‌اند، کسی که دارد توی بوفه کار می‌کند و پفک می‌فروشد، می‌آید کتاب‌خانه را هم اداره می‌کند. کتاب‌دار باید از تمام کتاب‌هایی که در کتاب‌خانه وجود دارند، آگاه و کمک معلم باشد. اگر معلم دارد موضوع «اتم» را درس می‌دهد، کتاب‌دار باید بداند چه کتاب‌هایی در این زمینه در کتاب‌خانه وجود دارند. معلم وقتی شاگردی را می‌فرستد به کتاب‌خانه یا خودش می‌رود از کتاب‌دار کمک بخواهد، کتاب‌دار باید بتواند به سرعت کتاب‌هایی را به عنوان «کتاب کمک آموزشی» بیاورد که مربوط به آن مبحث است. گاهی که به عنوان مروج کتاب و کتاب‌خوانی به مدرسه‌ها دعوت می‌شوم، می‌بینم حتی معلم‌ها هم از وجود فرهنگ‌نامه‌ای که مربوط به کودکان و نوجوانان است، خبر ندارند. خیلی از این فرهنگ‌نامه‌ها فقط به عنوان یک کالای لوکس و نمایشی در اتاق کار مدیر قرار گرفته‌اند و بچه‌ها به آن‌ها دسترسی ندارند.

اکرمی: به نظر می‌آید که موانع این کار نبود مروج کتاب‌خوانی است. می‌دانم که معلم با مروج

خیلی از این
فرهنگ‌نامه‌ها فقط به
عنوان یک کالای لوکس و
نمایشی در اتاق کار مدیر
قرار گرفته‌اند و بچه‌ها به
آن‌ها دسترسی ندارند

کتاب‌خوانی فرق دارد، ولی به نظر من وجود هر دوی آن در یک فرایند حرفه‌ای و کارشناسی ضرورت دارد. بنابراین با نقطه‌نظر آقای رؤوف در این مورد که وجود مستقل کتاب‌دار که به نوعی همان مروج کتاب و کتاب‌داری است، در مدرسه ضرورت ندارد، موافق نیستم. حرفه‌ی کتاب‌داری و «ترویج کتاب‌خوانی» از حرفه‌ی تدریس جداست؛ هر چند معلم هم باید از چند و چون این حرفه آگاه باشد. به نظر من کتاب‌دار یا مروج کتاب‌خوانی، به عنوان یک عضو اداری، همیشه باید در مدرسه و در کنار معلم حضور داشته باشد.

وکیلی: اگر معلم خودش در این زمینه آموزش ببیند، شاید کافی باشد. چه قدر خوب خواهد بود که معلم خودش مروج کتاب‌خوانی هم باشد. نقش «سید کتاب» را معلم خودش می‌تواند در کلاس درس اجرا کند. من به عنوان مروج کتاب‌خوانی، هفته‌ای یک روز ممکن است به مدرسه دعوت شوم، ولی معلم هر روز در مدرسه حضور دارد. او می‌تواند بخشی از کار تدریس کلاسی‌اش را به این موضوع اختصاص بدهد.

رؤوف: سمینار بزرگی داشتیم با بچه‌های دبیرستانی و راهنمایی؛ با ۴۰۰-۳۰۰ نفر دانش‌آموز از سراسر کشور. بحث من درباره‌ی پژوهش بود. بچه‌ها هم پژوهشگر بودند و پژوهش‌هایشان را آورده بودند من آن‌جا درباره‌ی پژوهش با بچه‌ها صحبت می‌کردم و سمینار با برگزاری کارگاه همراه بود وقتی نتیجه‌ی کارگاه‌ها را دیدم و نمودار آن را مشخص کردم، حاصل کار دیدنی بود. در زمینه‌ی کتاب و کتاب‌خوانی، بچه‌ها ۱۶-۱۵ پیشنهاد داده بودند. پیشنهادهایی در این زمینه که چگونه کتاب‌خانه‌ی مدرسه را مجهز کنیم. از طراحی میزهای مطالعه‌ی داخل کتاب‌خانه گرفته تا نوع مهارت معلم در کتاب‌داری. از روش‌های جمع‌آوری کتاب گرفته تا اربازان تمام شدن کتاب‌های خریداری شده. مطمئناً با سیاست صرفه‌جویی و کم‌خرجی‌های آموزش و پرورش در کار تدارک کتاب‌خانه‌ها، راه دیگری باقی نماند جز این که بچه‌ها و معلم‌ها خودشان دست به کار بشوند و از همه مهم‌تر، در مدرسه‌هایی که کتاب و کتاب‌دار ندارند، خودشان در کلاس درس یا فضایی از فضاهای مدرسه، کتاب‌خانه درست کنند و خودشان هم به طور چرخشی کتاب‌دار شوند.

با وضعیت فعلی و با این درهم‌تنیدگی موضوع‌ها، متوقع باشیم که در مدرسه حتماً یک نفر مدیر باشد، یک نفر ناظم، یک نفر معلم، یک نفر کتاب‌دار و یک نفر هم مروج کتاب‌خوانی. نه، این گونه نیست. مدیر هم باید مروج باشد؛ در کنار معلم‌هایی که آن‌ها هم مروج کتاب‌خوانی‌اند. داستان بر سردرهم‌تنیدگی افکار و یاددهی جمعی است. حتی ریاضیات با شعر ارتباط مستقیم دارد. می‌توانیم با شعر هم ریاضی تدریس کنیم و از طریق ریاضی می‌توانیم شعر بگوییم. این درهم‌تنیدگی، در همه‌جا و درهمه‌چیز وجود دارد.

اکرمی: ممنونم. به نظر من وجود تنوع دیدگاه‌ها مانع انجام کار نیست. هر چند من وظیفه‌ی کتاب‌دار و مروج کتاب‌خوانی را تقریباً یکی می‌بینم و نه چندان جدا از هم.

وکیلی: من با بچه‌ها طوری کار می‌کردم که معمولاً چند نفر از آن‌ها توی کتاب‌خانه کتاب‌دار بودند. آن‌ها در زنگ‌های تفریح، خودشان کتاب‌ها را برای طبقه‌بندی برچسب می‌زدند و کتاب‌ها را براساس گروه سنی، داستانی و غیرداستانی، علمی و غیره طبقه‌بندی می‌کردند. حتی پدر و مادرها هم در این کار به آن‌ها کمک می‌کردند. مفهوم «سید کتاب» هم همین است.

رؤوف: درست است. همه‌ی این‌ها درهم‌تنیده شده‌اند، یعنی نمی‌شود گفت: «من وظیفه‌ام

درس دادن است و تو وظیفه‌ات کتاب امانت‌دادن!»!

اکرمی: تجربه‌ی تدریس من می‌گوید اگر وظیفه‌ی کتاب‌دار و مروج کتاب‌خوانی از حرفه‌ی «تدریس» جدا باشد، یک وکیل مدافع خوب در مدرسه‌ها هست که از فضای کتاب‌خانه، کتاب و حتی زنگ کتاب‌خوانی دفاع می‌کند. در مدارس ما حتی زنگ «هنر» و «ورزش» هم گاهی قربانی ساعت درسی می‌شود؛ چه برسد به کتاب و کتاب‌خوانی. من خودم سال‌ها معلم هنر بودم و از زنگ هنر دفاع می‌کردم. کارم این بود که مثلاً موضوع درس «اتم» را در کلاس علوم یا حرفه‌وفن، با کمک معلم‌ها و بچه‌ها، در کلاس درس به‌صورت «نمایش» اجرا کنیم. در این مدرسه یک کتاب‌دار هم داشتیم که همین وظیفه را در برابر کتاب و کتاب‌داری داشت و همراه با معلم در کلاس درس یا کتاب‌خانه، به کتاب‌خوانی یا معرفی کتاب‌های مناسب کمک درسی می‌پرداخت. از سوی دیگر در مورد شعر بودن یا شعر نبودن سروده‌های آموزشی می‌خواهم اشاره کنم به دو کتاب «آ، اول الفباست»: یکی در دهه‌ی ۱۳۴۰ که توسط **عباس یمینی شریف** سروده شده و یکی هم با همین عنوان در دهه‌ی ۱۳۶۰ که توسط **نورالدین زرین کلک** سروده و تصویرگری شده است. آن‌که در دهه‌ی ۱۳۴۰ سروده شده، به‌نظر من کتاب ادبیاتی نیست و یک کتاب آموزشی است. مثلاً می‌گوید: «ب اول بهاره - که گل به بار میاره» و برای آموزش الفبا به کار رفته است، ولی «آ، اول الفباست» زرین کلک می‌گوید: «ط، اول طوطیه - یه موش توی قوطیه» که یک شعر «هیچانه» است و تخیل دارد. این شعر هدفش چندان آموزش نیست، بلکه خیال‌انگیزی است.

بنابراین می‌توانم بگویم، از دو کتاب با عنوان و موضوع واحد، ممکن است یکی ادبیاتی باشد و یکی غیرادبیاتی. معیار تمایز آن‌ها هم زبان ادبیاتی است. این زبان ادبیاتی به تخیل میدان می‌دهد و آن زبان غیرادبیاتی به خودش اجازه‌ی آموزش می‌دهد. من فکر می‌کنم مرز تفکیک کتاب‌های کمک‌آموزشی به‌عنوان «ادبیات» و «غیرادبیات» در همین نکته است.

در پایان، همیشه در نشست‌ها تأکید کرده‌ایم که هدف نشست‌ها، طرح مسائل و راهکارهای آن است، نه نتیجه‌گیری نهایی و مطرح کردن قطعیت‌ها. از همه‌ی دوستان تشکر می‌کنیم و همگی را به خدای بزرگ می‌سپاریم.